

رابطه فردیت انسان با امت اسلامی در حکومت دینی

قاسم ابراهیمی پور *

چکیده

برخی «حکومت دینی» را «حکومت خدا» نامیده، آن را حکومتی ابدی، همراه با خشونت، منافی آزادی، فردیت و حق مقاومت می‌شمارند! از منظر ایشان بهترین حکومت، حکومتی است که سه هدف تأمین نیازهای ضروری، بهبود وضعیت زندگی و آراستن جامعه به ارزش‌های معنوی را محقق سازد و حکومت‌های استبدادی برخلاف حکومت‌های دموکرات با استفاده ابزاری از دین، تنها به دنبال استثمار افراد بوده و هیچ یک از اهداف مذکور را تأمین نمی‌کنند.

حکومت دینی، حکومت خدا، حکومت مردم، برای مردم و به نفع مردم و بر قانون الهی مبتنی است که هیچ کس، حتی شخص حاکم در برابر قوانین آن مصونیت ندارد. «تکلیف‌گرایی» مبتنی بر این قوانین، تنها راه صلابت و مقاومت در برابر ظلم و حمایت از مظلومان و دستیابی به آزادی است. بصیرت و نه تقلید محض، موجب وفاداری آگاهانه، پویایی و انتقاد است که عدالت، آزادی، ایثار و احسان را به دنبال دارد. بنابراین نه تنها حکومت دینی منافی آزادی و فردیت نیست؛ بلکه تنها راه دستیابی به این مؤلفه‌ها، همین نوع حکومت است.

کلیدواژگان: حکومت دینی، حکومت خدا، آزادی، فردیت، تکلیف‌گرایی.

*. استادیار گروه جامعه‌شناسی در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره): ebrahimipoor14@yahoo.com

مقدمه

مسئله «فردیت»، مورد توجه اندیشمندان بسیاری واقع شده است. برخی با رویکرد حقوقی، فردیت و تحقق آن را به معنی آزادی‌های حقوقی و اقتصادی به کار می‌برند. ترجیح حقوق فرد، هنگام تزامن با حقوق جمع و دخالت حداقلی دولت در عرصه‌های اقتصادی، حاصل تحقق این نوع فردیت است. جامعه‌شناسان، فردیت را به معنای توانایی مقابله افراد در برابر فشارهای اجتماعی و نفی جبر اجتماعی می‌دانند. از این منظر، فرد قادر است بر باورها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی غلبه کند و بدون پای‌بندی به آنها دست به کنش بزند.

دسته سوم؛ فردیت را به معنای امکان مقاومت فرد در برابر حکومت و دستیابی به آزادی‌های سیاسی می‌شمارند. برخی از پیروان این دسته، رشد و بالندگی انسان را در گرو ظهور فردیت و آزادی‌های سیاسی، به معنای برخورداری از حق مقاومت در برابر دین و قدرت می‌دانند. از این منظر، فرهنگ و حکومت توحیدی نافی فردیت است؛ چرا که به‌زعم ایشان، فرد در فرهنگ توحیدی، بنده‌ای است که فقط اطاعت و تسلیم می‌داند و به همان اسارتی گرفتار می‌شود که نیاکان او گرفتار شده‌اند. به‌زعم اینان، فرد تحت حکومت خدا از «حق مقاومت» برخوردار نیست؛ زیرا به گمان ایشان، مقاومت، افول خدا را در پی دارد و به همین دلیل است که مجازات سنگینی برای آن در نظر گرفته می‌شود. به عقیده ایشان، «خشونت» ویژگی اصلی حکومت خداست و همواره این فرد است که سرکوب می‌شود، نه مجرم و جنایتکار. از پایان حکومت آریامهر در ایران و آغاز حکومت خدا، مخالفان به‌عنوان نماد نابودی فرد، اسیر یا اعدام می‌شوند و کسی هم پاس‌خگو نیست. حکومت ولی فقیه مطلق، بی‌زمان، تغییرناپذیر و ابدی است. عدم همراهی جمع با مخالفان را نیز باید در فرهنگ «لا اله الا الله» جست‌وجو کرد؛ خدایی که تنها او هست و کسی جز او نیست، از جمله فرد. در این نگاه حسین بن علی علیه السلام، هر چند فرد است؛ تسلیم



خداست و مقاومت او نیز در برابر قدرت، چون برای کسب قدرت است، مقاومت نیست. ایشان عاشقان امام حسین (علیه السلام) را جمعیتی امام زده می خوانند که نه برای فردیت حسین، به عنوان نماد مقاومت، بلکه برای مظلومیت او گریه می کنند.

بیان مذکور دارای ابهامات زیادی است و می توان گفت بی دقتی در معنای فردیت، این ادعا را میان معنای دوم و سوم فردیت مردد کرده است؛ هرچند به معنای سوم رویکرد بیشتری نشان می دهد. اینان بدون توجه به تفاوت حکومت های استبدادی که خود را «حکومت دینی» می نامیده اند با حکومت های واقعاً دینی؛ در دام مغالطه ای بزرگ افتاده و همه آن ها را حکومت خدا نامیده و سقوط حکومت ها را افول خدا پنداشته اند. بنابراین می توان گفت منظور از حکومت خدا در این بیان، حکومت های دینی به دو معنای مذکور و منظور از فردیت، آزادی های سیاسی اجتماعی و امکان انتقاد، مخالفت و مقاومت در برابر دستورات و قوانین حکومتی است. از این رو، نفی فردیت در حکومت خدا به معنای عدم آزادی های فردی در حکومت هایی است که به حق یا ناحق «دینی» نامیده شده اند و نیز به معنای عدم امکان انتقاد و مخالفت افراد در این نوع حکومت هاست.

ادعای پیش گفته که در نوشتار حاضر به دنبال بررسی و پاسخ به آن هستیم، بر فلسفه اگزیستانسیالیسم مبتنی است که تکامل و شکوفایی فرد را به ترک دین و اصالت دادن به انتخاب های آزاد فردی منوط می داند و معتقد است که این مهم در حکومت های دینی محقق نخواهد شد.

ضرورت حکومت

ویژگی ها و نیازهای زیستی، غریزی و فطری انسان، «زندگی اجتماعی» را به عنوان شرط ضروری شکوفایی و تکامل او ضروری ساخته است (ابن مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۶۳). اما زندگی اجتماعی به همان اندازه که ضروری و مفید است، تزاخم، ستیز و اختلاف را در پی دارد. بنابراین جامعه نیازمند قوانین و مقررات و ضمانت آن از سوی فرد یا گروهی قدرتمند





است که نظم را ایجاد و اختلافات را حل و فصل کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۱)؛ و این همه، ضرورت حکومت در جامعه را روشن می‌سازد، تا جایی که حتی وجود حکومت ستمکار نسبت به وضعیت بدون حکومت، ترجیح دارد (نهج البلاغه، خطبه ۴۰). اما به راستی بهترین نوع حکومت کدام است؟

تأمین نیازهای زیستی، بهبود وضعیت زندگی و دستیابی به رفاه از طریق سیطره بر طبیعت و سرانجام آراستن جامعه به ارزش‌های معنوی؛ سه هدف کلانی است که برای حاکمیت جامعه قابل تصور است. هنگامی می‌توان جامعه را پیشرفته و توسعه یافته نامید که جامعه به سه هدف مذکور، تماماً دست یافته باشد؛ و الاً اگر یکی از اهداف مذکور مورد غفلت قرار گیرد، جامعه بحرانی و نابسامان است و اگر دو هدف اخیر مورد غفلت قرار بگیرد، جامعه به سمت و سوی زوال و فروپاشی خواهد رفت (ابن مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۳۰). بنابراین بهترین نوع حکومت، حکومتی است که توانایی و شایستگی تأمین هر سه هدف مذکور را داشته باشد؛ یعنی هم نیازهای زیستی و اولیه جامعه را تأمین کند؛ هم شرایط زندگی اجتماعی را بهبود بخشد و رفاه را محقق سازد و هم ارزش‌های معنوی، عدالت، آزادی، کرامت، احسان و ایثار را بر جامعه حاکم گرداند. تنها در این صورت، بستر شکوفایی استعدادهای بشری و تحقق فردیت گسترده خواهد شد.

انواع حکومت

صورت بیش‌تر حکومت‌ها در طول تاریخ، حکومت‌های استبدادی افراد و گروه‌هایی است که خود را صاحب اختیار جان و مال مردم دانسته و با استعمار و استثمار افراد از طریق به کارگیری زور و خشونت، به دنبال کامیابی‌ها و عیش و نوش‌های شاهانه بوده‌اند. در این نوع جوامع که در صورت حضور ارزش‌های دینی، حاکمان، به منظور فریب مردم، خود را جانشین خدا و حکومت خود را حکومت خدا یا حکومت دینی می‌نامیدند؛ تأمین ضروریات اولیه زندگی مردم نیز مورد توجه طبقه حاکم نبوده است؛ چه رسد به بهبود شرایط زندگی یا

توجه به تحقق ارزش‌های معنوی، مثل عدالت، کرامت، آزادی، احسان، ایثار، تکامل و شکوفایی استعدادها.

در مقابل، حکومت‌های دموکراتیک، با ادعای برابری و آزادی، انسان‌ها، به دنبال ترسیم جامعه‌ای هستند که آزادی در آن تحقق یابد؛ آنچه طبیعت انسان خواهان آن است، فراهم شود و آنچه مانع رسیدن انسان به خواسته‌های طبیعی و مطلوب اوست، از بین برود (پارسانیا، ۱۳۸۵، ص ۲۰۰). مقاومت دیگران از نظر راسل، زبان دیگران یا جامعه از منظر استوارت میل و مصلحت فرد یا اجتماع از دیدگاه جان لاک؛ تنها ملاک محدودیت آزادی انسان در این گونه جوامع است (خسروپناه، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵). اما حقیقت این است که رسانه‌های مسلط، با القای فزاینده شهرت و پرستیژ صاحبان قدرت، تسلط آنان بر نهادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی به دنبال داشته است (مولانا، ۱۳۸۹، ص ۱۷۹). به‌عنوان مثال، آمریکایی‌ها دوست دارند خود را فردگرایانه‌ترین مردم دنیا تلقی کنند؛ اما فردگرایی در دو حیطة سیاست و شرکت‌های بزرگ تجاری به حداقل می‌رسد. سیاست آمریکا توسط دو حزب مسلط کنترل می‌شود و مردم آمریکا برای انتخاب اشخاص فردگرا دارای استقلال لازم نیستند. در امور کاملاً مالی و اقتصادی نیز تلفیق، ادغام مسالمت‌آمیز و سازش برای به دست آوردن بیشترین سود، قانون اولیه است. در این فرایند ادغام، بسیاری از رؤسای شرکت‌ها و حتی مدیران حقوق‌بگیر به‌شدت محدود می‌شوند (همان، ص ۱۸۳).

در این جوامع، هر آنچه قانونی است، حق و اخلاق، مسئله‌ای فراموش شده است. اگر قانون بگوید «کودک» انسان نیست؛ او انسان نیست. آزادی در این جوامع به معنای زندگی طبق رفتاری است که قانون آن را دیکته می‌کند. قانون هم به جای آن که صرفاً آنچه را نمی‌توانی انجام دهی به تو گوشزد کند، دائم آنچه را باید انجام دهی، یادآور می‌شود (گاردنر، ۱۳۸۶، ص ۳۴۴). در این جوامع، اعطای برخی از ابعاد آزادی، به ابزاری برای اغفال توده‌ها و واداشتن آنها به اطاعت مدنی است. سازمان ملی آموزش جنسی





سوئد اعلام می‌کند که هدف ما ترویج آزادی از طریق روابط جنسی است؛ اما این اظهار نظر، در واقع بیانگر یکی از هوشمندانه‌ترین و کامیاب‌ترین روش‌هایی است که تاکنون جهت پذیرش سیاست‌های دولت از بالا به پایین و جلب توده مردم به نوعی اطاعت مدنی به کار گرفته شده است. رونالد هانتفورد در کتاب: «انحصارطلبان جدید»، روش مودیان‌های را که می‌توان به وسیله آن، توده مردم را از طریق جایگزینی حق واهی آزادی جنسی به جای آزادی‌های بی‌شمار فردی، سیاسی و اخلاقی اغفال کرد؛ به تفصیل بیان می‌کند. به باور وی، برای جبران کاهش آزادی سیاسی و اقتصادی، آزادی جنسی افزایش می‌یابد (همان، ص ۴۱). به‌عنوان نمونه ۵۰٪ دختران ۱۵ - ۱۹ ساله آمریکایی در سال ۱۹۹۵، رابطه جنسی داشته‌اند و ۱۶٪ دانش آموزان دوره دبیرستان با چهار نفر یا بیشتر رابطه جنسی داشته‌اند (بنت، ۱۳۸۱، ص ۱۵۳). ۷۶٪ زاد و ولد میان نوجوانان آمریکایی نامشروع است (همان، ص ۱۴۸). بیماری‌های مقاربتی، مثل سوزاک بین نوجوانان بیشتر از زنان و مردان ۲۰ - ۴۴ ساله بوده است و از هر سه نوجوان ۲۴ ساله‌ای که رابطه جنسی داشته‌اند، یک نفر به بیماری مقاربتی مبتلا شده است (همان، ص ۱۵۴). آمریکایی‌ها سالانه بیش از ۹ میلیارد دلار برای فیلم‌های پورنو (همان، ص ۱۸۳). و افزودن ثروت صاحبان رسانه و قدرت صرف می‌کنند.

در این جوامع، ثروت و قدرت در دست گروه کوچکی از افراد قرار دارد و ظلم، خشونت، قتل و بی‌عدالتی، روز به روز در حال افزایش است. اختلاف و شکاف طبقاتی و قدرت، میان یک درصد (صاحبان قدرت و ثروت) و ۹۹٪ (فاقدان ثروت و قدرت) وجود دارد (مولانا، ۱۳۸۹، ص ۱۸۵). خودکشی پس از تصادف در رانندگی و قتل، سومین عامل مرگ و میر بین کودکان و نوجوانان ۱۰ - ۲۴ ساله آمریکایی است (بنت، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰). افسردگی در سال ۱۹۹۸ در ایالات متحده به ۱۸ میلیون نفر رسید (همان، ص ۱۹۴). و تأثیر رسانه در این مسائل بسیار جدی است. نمایش ۱۰ صحنه خشن در هر ساعت و یک صحنه سکسی در هر چهار دقیقه، در صفحه تلویزیون شاهدهی بر این

مدعاست (همان، ص ۱۷۹).

مارکس که نظام سرمایه‌داری را موجب از خودبیگانگی انسان می‌داند، نظام کمونیستی را پیشنهاد می‌کند که در آن، «کار»، خصلت اجتماعی پیدا کرده و مناسبات و روابط تولید نیز چهره‌ای جمعی می‌یابد. در بهشت موعود او، نابرابری وجود ندارد و هر کس به هر اندازه که بخواهد، مصرف می‌کند. از نظر او انسان مصرف‌کننده و انسانی که با کار خود محشور می‌شود، انسانی است که از بیگانگی رهایی یافته و به آزادی کامل رسیده است؛ و اینک پس از مرگ مارکس، نظام سوسیالیستی مورد نظر او نزدیک یک قرن در بوتهٔ آزمون قرار گرفته است. به‌رغم همهٔ وعده‌های داده شده، پس از سپری شدن این مدت، بیگانگی، اضطراب، ناآرامی و سرانجام مشکلات روانی و انسانی، نه تنها کاهش نیافته، بلکه بر میزان آن افزوده شده است (پارسانیا، ۱۳۸۵، ص ۲۱۷).

بنابراین در این گونه حکومت‌ها، از آزادی حقیقی، عدالت، کرامت، ارزش‌های معنوی و شکوفایی استعدادها خبری نیست. جان انسان‌ها اهمیتی ندارد؛ آمار قتل و خشونت روز به روز افزایش می‌یابد و طبقهٔ حاکم با روش‌های اقماعی و تبلیغات رسانه‌ای، افراد را به فرمانبرداری وادار می‌سازد. مصیبت تمدن اخیر، ایجاد محدودیت‌های اجتماعی، خصوصاً محدودیت در آزادی اندیشه است. رسانه، عامل مسخ و از خودبیگانگی انسان‌ها (مطهری، [بی‌تا]، ص ۴۳)؛ سرکوب فطریات و برجسته کردن غرایز حیوانی است (خسروپناه، ۱۳۷۸، ص ۱۶۳). به عبارت دیگر، «خشونت پنهانی» بر این جوامع حاکم است که پیر بوردیو جامعه‌شناس فرانسوی آن‌را «خشونت نمادین» می‌نامد. خشونت نمادین، تحمیل‌کنندهٔ اطاعت‌هایی است که فرد مطیع، آن را خشونت و حتی اطاعت نمی‌شمارد. رسانه‌ها ابزار مهمی در جهت درونی‌سازی این خشونت به حساب می‌آیند.

جوامع مدرن که مدعی آرمان شهر برای انسان‌ها بوده‌اند و به بشر در باغ سبزه نشان می‌دهند و می‌خواهند انسان را به جایی هدایت کنند که در آن امنیت، آرامش، رفاه، و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مطلق باشد؛ اکنون با شکست روبه‌رو شده‌اند. این حکومت‌ها،





فقط به اراده‌های اجتماعی تکیه داشتند و حقانیت را به خواسته‌های انسانی تعریف می‌کردند، نه به تکامل انسانی و هماهنگی با ربوبیت الهی (میرباقری، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷). اما در حکومت‌های دینی، وضعیت کاملاً متفاوتی وجود دارد. از نظر ادیان آسمانی، حکومت و قانون‌گذاری، تنها از آن خداست؛ نه به این معنا که خدا، شخصاً بر روی زمین حکومتی داشته باشد و به وسیله آن منافع خود را تأمین کند، بلکه به این معنا که حکومت خدا: ۱. به دست مردم؛ ۲. برای مردم؛ ۳. به نفع مردم، شکل می‌گیرد. بنابراین در حکومت‌های دینی حقیقی و نه حکومت‌های استبدادی که نام دین را به یدک می‌کشند، قانون الهی حاکم است؛ نه قوانین فرد؛ و حاکم، خواه معصوم باشد یا غیر معصوم، حق تخطی از قانون الهی را ندارد. در اسلام «قانون»، حکومت می‌کند. پیامبر اکرم نیز تابع قانون الهی بود و نمی‌توانست از این قانون تخلف کند (امام خمینی، ۱۳۶۱ - ۱۳۶۹، ج ۱۰، ص ۲۰). و از این رو، احاطه علمی به احکام و قوانین الهی، تقوا، ورع، عدالت، امانت، شناسایی اوضاع و احوال جامعه اسلامی و جوامع معاصر دیگر و علم به مصالح و مفاسد جزئی امت اسلام؛ از جمله مهم‌ترین شروط حاکم و زمامدار است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۳). خدای متعال تنها به کسانی اذن و اجازه تصدی حکومت می‌دهد که شروط مذکور را به نحو احسن داشته باشند (همان) خواه معصوم باشند که تا سر حد کمال واجد آن شروط هستند؛ خواه افرادی که هر چند معصوم نیستند؛ در این شروط از دیگران به امام معصوم نزدیک‌ترند (همان، ص ۲۴۲).

در این گونه حکومت، هیچ فردی حتی شخص حاکم، مصونیت حقوقی و قضایی ندارد و همه افراد، اعم از رسول اکرم، امام معصوم، فقها و مردم، تابع قانون الهی هستند و هیچ امتیاز حقوقی میان شخص رهبر و مردم نیست. بنابراین اگر فقیهی خود را از قانون خدا مستثنا بیندارد، لاجرم از رهبری جامعه اسلامی ساقط و عزل می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۴). به عبارت دیگر، اگر فقیهی زورگویی کند (امام خمینی، ۱۳۶۱ - ۱۳۶۹، ج ۱۰، ص ۲۹)، بر خلاف موازین اسلام کاری انجام دهد و فسقی مرتکب شود؛ دیگر

ولایت ندارد و خودبه‌خود از حکومت معزول است (همان، [بی‌تا]، ص ۶۱). بنابراین حکومت ولی فقیه، مطلق، بی‌زمان تغییرناپذیر و ابدی نیست.

در حکومت دینی، حاکم، به تکلیف الهی عمل می‌کند و در صورت تخلف، در برابر خداوند پاسخگوست. مقاومت در برابر ظلم و استبداد و نه رکود، کسالت، نتیجه همین تکلیف‌گرایی است. امام خمینی علیه السلام موضع انقلابی خود را تکلیفی الهی می‌دانست (امام خمینی، ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۱۷۹). تکلیف‌گرایی از امام، شخصیتی انقلابی منحصر به فردی ساخت که در تاریخ انقلاب‌های گذشته دنیا کمتر نظیر داشته است. وارد شدن عنصر «تکلیف» در عمل اجتماعی، آن هم مبتنی بر دستورات صادر شده از یک منشأ متعالی و متکی بر ایمان قلبی و عرفان عملی؛ چنان صلابت و استواری به مشی و منش اجتماعی فرد می‌بخشد و چنان حرف و عمل وی را در خلوت و جلوت و در اوج اقتدار و منت‌های مضیقت یکی می‌سازد که کمتر بدیلی برای آن می‌توان یافت. استواری شخصیت، صلابت رأی، استقامت در عمل و استدامت در راه و عدم اعوجاج و انفعال در مشی و مرام، تنها برخی از آثار برخاسته از التزام عملی به چنین رویکردی است. قاطعیت، اعتماد به نفس، خونسردی و تسلط بر احساسات در اوج التهاب، مصون ماندن از هجمه‌های روانی دشمن و القانات دیگران، صراحت لهجه و بسیاری از خصوصیات فردی دیگری که در طول سالیان مبارزه از حضرت امام مشاهده شد، همه نشأت گرفته از همین احساس و باور نفوذ یافته در وجدان ایشان، یعنی «مکلف دانستن انسان» در پیشگاه الهی است (شجاعی زند، ۱۳۸۲، ص ۳۴۵).

در حکومت دینی، دیکتاتوری در کار نیست، بلکه حکومت دینی مانع دیکتاتوری است (امام خمینی، ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۹، ج ۱۰، ص ۲۹). حکومت اسلامی، استبدادی نیست که رئیس دولت، مستبد و خود رأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن، به دلخواه دخل و تصرف کند؛ به هر کس دوست داشت امتیاز بدهد و املاک ملت را به این و





آن ببخشد. رسول اکرم ﷺ و حضرت امیرالمومنین علیه السلام و سایر خلفا نیز چنین اختیاراتی نداشتند (امام خمینی، [بی تا]، ص ۳۲ و همان کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۱۸)؛ چه رسد به فقها. در حکومت دینی می توان حاکمان را مورد بازخواست و انتقاد قرار داد.

بنابراین از نظر فلسفه اجتماعی اسلامی، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا، پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد؛ بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسئول می سازد. افراد را صاحب حق می سازد و استیفای حقوق را وظیفه لازم شرعی معرفی می کند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۵۴). در حکومت دینی، انسان احساس حقانیت و هویت می کند؛ بستر توسعه تقوا و بندگی فراهم می شود و ایثار و امنیت اجتماعی و روانی معنا می یابد (همان، ص ۱۱۵).

فردیت انسان

انسان در حکومت های استبدادی، فردیت، شخصیت و کرامت خود را به طور کامل از دست می دهد و در حکومت های لیبرالیستی و کمونیستی در مقابل آزادی نسبی که به دست می آورد، انسانیت خود را به دست فراموشی می سپارد و شهوات، اضطراب، ناامنی، بی هویتی، اسارت و بردگی و تکالب و تنازع بر سر دنیا و مانند اینها، توسعه می یابد (میرباقری، ۱۳۸۷، ص ۱۱۵) و تنها در حکومت های دینی است که جایگاه عقلانی یافته و از آزادی حقیقی، کرامت و حقوق، برخوردار است.

کلمه «لا اله الا الله»، هر الهی را که غیر از حق تعالی باشد، نفی می کند. شرایع توحیدی راه بازگشت انسان را به منزل و خانه هستی او هموار می کنند. سلوک در مسیر شریعت و عمل به سنت های دینی، تنها طریقی است که انسان را از هیوطی که کرده و از زندانی که در آن گرفتار آمده است؛ رهایی می بخشد. هدف رسالت، گشودن دست و پای انسان و آزاد کردن اوست. انسان با وصول به قرب خداوند، به خانه خود وارد می شود و از

اسارت و تبعید رهایی می‌یابد. از همین روست که در تعابیر دینی، «کعبه»، خانه خدا و اولین خانه‌ای است که برای آدمیان قرار داده شده و این خانه، «بیت العتیق»، یعنی خانه آزادی اوست (پارسانیا، ۱۳۸۵، ص ۲۱۰).

در نگاه توحیدی، انسان بر اساس فطرت الهی آفریده شده است؛ یعنی او به هیچ امر محدودی وابسته و مقید نیست و تنها با خداوند سبحان همنشین است. در این نگاه، انسان پس از هبوط به بند اوهام و پندارهایی گرفتار می‌گردد که در طول تاریخ شرک و کفر بر دست و پای انسانیت او بسته می‌شود. بر این پایه، شریعت راهی است که او را به مقصد باز می‌گرداند و حریت و آزادگی او را تأمین می‌کند. بنابراین آزادی، گوهری ارزشمند و حقیقتی مقدس است که انسان هبوط کرده، با تلاش و کوشش خود باید آن را به دست آورد. برای رسیدن به آزادی باید راهی طی گردد و به احکام شرعی عمل شود (همان، ص ۲۱۱). و این، تنها در حکومت‌های دینی میسر است.

افراد در حکومت دینی، تسلیم محض نیستند و دین موجب تخدیر و رکود، کسالت ایشان نخواهد بود. افراد با فانی شدن در خدا یا عشق ورزیدن به تجلیات الهی و تقدیس شخصیت‌های برجسته‌ای مثل سیدالشهدا علیه السلام، به خود حقیقی خود باز می‌گردند و آزادی و رهایی حقیقی را تجربه می‌کنند. حکومت دینی هرگز افراد را به پیروی کورکورانه فرا نمی‌خواند و بصیرت و آگاهی را ارزشمند معرفی می‌کند. حاکم خود را خدمتگذار مردم می‌شمارد و مطابق شرایط ضعیف‌ترین افراد جامعه زندگی می‌کند. وفاداری افراد به رهبران خود، نه از روی هیجانانگیز و احساسات شخصی که وفاداری آگاهانه به ارزش‌های والای انسانی است. اطاعت از رهبری تا زمانی ضروری است که وی با پایبندی به قوانین الهی اهداف متعالی را دنبال می‌کند.

از این روست که میشل فوکو، انقلاب ایران را کانون یک انقلاب جهانی معنوی در برابر دنیای مدرن می‌داند. او مذهب تشیع را نه افیون توده‌ها، بلکه روح جهان بی‌روح معرفی کرده، می‌گوید: تشیع شکلی از اسلام است که با تعالیم و محتوای باطنی خود



میان اطاعت صرف بیرونی و زندگی عمیق معنوی تمایز قائل می‌شود. در این شیوه که شیعیان، مذهب اسلام را به منزله نیرویی انقلابی زیست می‌کنند، چیزی غیر از اراده به اطاعتی وفادارانه‌تر از قانون شرع وجود دارد؛ یعنی اراده به تغییر کلی هستی‌شان با بازگشت به تجربه‌ای معنوی که فکر می‌کنند، در قلب اسلام شیعی می‌یابند (فوکو، ۱۳۸۰، ص ۶۰ - ۶۱).

نتیجه‌گیری

براساس پژوهش پیش‌رو، عامل سقوط و انحطاط، فردگرایی و نه گرایش‌های متعالی و دینی است. گنون اندیشمند فرانسوی، فردیت‌پرستی را عامل اساسی سقوط و انحطاط کنونی غرب معرفی می‌کند. زیرا با آزادی برابری خواهانه که فقط بر حقوق فردی بدون تکلیف مبتنی است، به اصول اخلاقی خدشه وارد می‌شود. سپس هر گونه منشأ اقتدار خارجی، با این بیان که خوبی در درون انسان است، از جامعه زدوده می‌شود. فلسفه آزادی فردی با نفی هر گونه خوب و بد ذاتی و مطلق و برجسته سازی انتخاب فردی، در واقع تمام ارزش‌های دیرین را ریشه کن می‌کند و این کار از طریق جدا ساختن فرد از هر گونه احساس تکلیف اجتماعی در برابر چیزی متعالی یا چیزی غیر از نفس خود صورت می‌دهد. حتی اگر هیچ نقشه‌ای در کار نباشد، فقط همین یک واقعیت زندگی مدرن، همین فرایند، اگر در برابر آن مقاومت صورت نگیرد، برای نابودی ما کافی است.



فهرست منابع

نهج البلاغه

۱. ابن مسکویه، رازی، *تهذیب الاخلاق*، ترجمه و توضیح: دکتر علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
۲. بنت، ویلیام جی، *شاخص های فرهنگی در ایالات متحد آمریکا*، ترجمه فاطمه فراهانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱.
۳. پارسانیا، حمید، *هستی و هیبوط انسان در اسلام*، قم: معارف، ۱۳۸۵.
۴. جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه*، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
۵. خسروپناه، عبدالحسین، *جامعه مدنی و حاکمیت دینی*، قم: وثوق، ۱۳۷۸.
۶. خمینی، روح الله، *صحیفه نور*، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب، ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۹.
۷. _____، *ولایت فقیه و جهاد اکبر*، [بی جا]: مرصاد، [بی تا].
۸. شجاعی زند، علیرضا، *برهه انقلابی در ایران*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، موسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۲.
۹. فوکو، میشل، ایران: *روح یک جهان بی روح و ۹ گفت و گوی دیگر*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نی، ۱۳۸۰.
۱۰. گاردنر، ویلیام، *جنگ علیه خانواده*، ترجمه معصومه محمدی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۶.
۱۱. گنون، رنه، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، چاپ دوم، [بی جا]: امیرکبیر، ۱۳۷۲.

۱۲. لکزایی، شریف، *توزیع و مهار قدرت در نظریه ولایت فقیه*، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، *حقوق و سیاست در قرآن*، نگارش محمد شهربابی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۷.
۱۴. مطهری، مرتضی، *پیرامون انقلاب اسلامی*، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۵. _____، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا، ۱۳۷۸.
۱۶. موسوی، سیدعلی، *عروج آزادی در ولایت فقیه*، تهران: سروش، ۱۳۶۱.
۱۷. مولانا، حمید، *آمریکاشناسی فراز و فرود یک امپراطوری*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
۱۸. میرباقری، سیدمحمد مهدی، *مبانی و پیش فرضه های حکومت دینی و ولایت فقیه*، قم: موسسه فرهنگی فجر ولایت، ۱۳۸۷.

